

## باسمه تعالی<sup>۱</sup>

### سؤال: بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام. به من اجازه بدهید به عنوان کسی که سؤالات زیادی دارد، بدون رودربایستی بتوانم سؤالاتم را در رابطه با این که چرا انقلاب کردید پرسم، از آن جهت که هنوز برای بنده روشن نشده چرا نسل شما انقلاب کرد؟ بنده در آن دوره یک نوجوان مذهبی بودم و کسی با ما کاری نداشت، حجاب داشتیم و هفته‌ای یک روز روضه هفتگی می‌گرفتیم، پدرم در دهه عاشورا هیئت داشتند، همه چیزمان رو به راه بود. مسجد می‌رفتیم و کسی مانع مسجد و عبادات ما نبود، نمی‌فهمم چرا انقلاب کردید و اساساً چطور این انقلاب شروع شد؟

آقای محسن کاظمی در کتاب «احمد احمد» از قول آقای احمد احمد می‌گویند: ساواک جایی نداشته تا آن نوجوانان را یعنی امثال آقای احمد احمد زندان کند، مجبور شدند چند مدتی آن‌ها را در یک انباری نگه دارند و این در حالی است که گویا خانواده بسیاری از جوانان انقلابی موافق کارهایشان نبودند. آقای احمد احمد در کتاب خاطرات خود می‌گوید پلیس که آمد برای بردن من، پدرم گفتند او را ببرید آدمش کنید! یعنی تا این اندازه خانواده‌ها همراه نبودند. با توجه به این امر چرا انقلاب کردید؟

---

<sup>۱</sup> - رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در نشستی که با معلمان داشتند در رابطه با ضرورت آگاهی نسل جوان نسبت به آنچه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انجام دادند؛ می‌فرمایند: «قضایای انقلاب را چه تعدادی از این بچه‌های امروز، نسل سوّم و چهارم، درست می‌دانند؟ از امام بزرگوار، به جز اسم و به جز بعضی از همین تعبیرات ستایش آمیز، چقدر اطلاع دارند؟ ... با آرمان‌های انقلاب چقدر آشنا هستند؟ خب این انقلابی که توانست این طوفان عظیم را برپا کند، این اقیانوس را به حرکت در بیاورد، شوخی نیست؛ [اینکه] یک حرکت انقلابی بتواند یک کشوری را در تمام اجزایش به حرکت در بیاورد ... این یعنی تلاطم یک اقیانوس. چه چیزی بود که توانست اینها را این جور حرکت بدهد؟ امام چه کار کرد؟ امام چه می‌گفت؟ حرف امام چه بود؟» (۱۴۰۱/۲/۲۱)

### استناد: بسم الله الرحمن الرحيم

به نظر بنده خوب است برای رسیدن به جواب سؤال خود از این زاویه به موضوع نگاه کنید که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چه می‌دیدند که متوجه شدند آن دینداری که به گفته شما در زندگی‌ها جاری بود، امکان بقاء نخواهد داشت و ایشان بین دو امر باید تصمیم می‌گرفتند، یا مثل بقیه مراجع به همان دینداری که مردم مشغول بودند راضی باشند و رژیم شاهنشاهی هم هر کاری می‌خواهد بکند و یا با توجه به شرایط جدیدی که در حال وقوع است، نسبت به آنچه می‌گذرد حساس باشند. شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که حضرت امام متوجه شدند حتی همان دینداری هم که بعضی‌ها به آن دلخوش بودند، ماندگار نیست، مگر در حد یک نوع دینداری فردی و این که جهان مدرن مناسبات اجتماعی ما را با همان مبانی اومانیستی و سکولاریته‌اش مدیریت کند، به همان صورتی که فرهنگ مدرن جایگاه کلیسا را تعیین کرد و البته در این صورت دیگر این‌طور نیست که دین الهی تکلیف ما را در امورات فردی و اجتماعی تعیین کند، بلکه برعکس، این سیاست است که تکلیف دین را مشخص می‌کند که کجا باشد و کجا نباشد. اگر نظرات جان لاک را در این رابطه دنبال کنید، ایشان می‌گویند ما می‌توانیم دین را تقویت کنیم و به بشر امروز در دینداری کمک کنیم ولی مشروط بر آن که مبانی عقل مدرن را بپذیرد. جان لاک اولین فیلسوف تاریخ مدرن است و امثال آقای مهندس مهدی بازرگان تحت تأثیر افکار جان لاک پذیرفته‌اند که دین نباید در همه امور، به‌خصوص در امور اجتماعی حاضر باشد، در عین آن که آن‌ها انسان‌های متدینی بودند، منتها دین را در محدوده عبادات فردی و برای آبادانی آخرت می‌خواستند و در همین رابطه پذیرفته بودند: «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» زیرا از نظر آن‌ها حکومت، از آن عقل مدرن است و شاه هم این اواخر تا حدی کوتاه آمد و گفت: «صدای انقلاب شما را

شنیدم». به این معنا که پذیرفت مانع دینداری مردم نشود و بی‌بند و باری را هم تا حدی کنترل کند. ولی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با نظر به جهان مدرن و حضور عقل سکولار در مناسبات زندگی انسانی، نظر به «ولایت الهی» داشتند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره/۲۵۷) خداوند است که بر مؤمنین ولایت دارد و در راستای پذیرفتن ولایت الهی، خداوند مؤمنین را از ظلمات خارج می‌کند، به سوی نور.<sup>۲</sup>

پس بحث در تقابل دو نوع ولایت بود، ولایت طاغوت به هر شکلی که باشد و ولایت خداوند و حضرت امام خمینی متذکر شدند که اسلام را نباید در امور فردی محدود کرد و اسلام این نیست. اسلام نیامده است تا ما جهان سیاست‌مان را از دیانت‌مان جدا کنیم و بر آن جمله مشهور تأکید کردند که: «والله همه اسلام سیاست است».

با توجه به نکات فوق، بحث را باید ابتدا به این جا ببریم که به قول آقای میشل فوکو انسان جدیدی از قرن ۱۸ میلادی متولد شده است و باید بدانیم این انسان

<sup>۲</sup> - خداوند در سوره شوری آیه ۹ می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» یعنی فقط خدا «ولی» است و لذا فقط حکم خدا باید در امور انسان - اعم از شخصی و اجتماعی - حاکم باشد. برای حاکمیت حکم خدا بر انسان مختار، نبی و امام نیاز است، پس نبی و امام آینه نمایش حکم خدایند و هیچ چیزی از خود ندارند، به همین جهت هم در رابطه با پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» می‌گوئیم: «عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» او بنده خدا و رسول اوست، یعنی بندگی او را ابتدا می‌آوریم. در زمان غیبت امام زمان «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» برای این که رابطه انسان و جامعه با آسمان معنا قطع نشود و حکم خدا در امور انسان‌ها - اعم از شخصی و اجتماعی - جاری و حاکم باشد، ضرورت دارد یک کارشناس کشف حکم خدا از طریق کتاب و سنت، در صحنه باشد تا این نیاز برآورده شود و به این فرهنگ اصطلاحاً «ولایت فقیه» می‌گویند. خدایی که براساس حکمت بالغه‌اش هیچ نیازی را بی‌جواب نمی‌گذارد و برای ما پیامبر و امام می‌پروراند، چون در زمان غیبت نیاز به یک فقیه اعلم و شجاع و متقی داریم، این چنین فقیهی را هم می‌پروراند، و وظیفه مردم است تا از طریق خبرگان فقیه‌شناس او را کشف نمایند، و اگر جامعه گرفتار معصیت و فساد نباشد خداوند خبرگان را نسبت به کشف فقیه پروریده شده راهنمایی می‌کند.

بیش از آن که هویت خود را در فرد بودن خود دنبال کند، خود را در اجتماعی بودن دنبال می‌کند، امری که کانت و هگل به خوبی متوجه آن شدند. این جا است که ما مجبور هستیم فکر کنیم، حال که معنای انسان تغییر کرده، این انسان باید شخصیت اجتماعی خود را در هویتی دینی دنبال کند یا در هویتی سکولار؟

در قرون وسطی تصویری که انسان از خود داشت، بیشتر تصور فردی بود و نه اجتماعی و اساساً اجتماع به معنای امروزی آن شکل نگرفته بود تا نسبت به آن حساسیتی در میان باشد مبنی بر این که مناسبات آن اجتماع باید بر اساس آموزه‌های دینی باشد و یا غیر دینی. ولی با شکل‌گیری اجتماع به معنای امروزی آن این حساسیت شکل گرفت و در غرب موضوع جدایی سیاست از دیانت مطرح شد و کلیسای کاتولیکی آن را پذیرفت، در حالی که در کشور ما هنوز به آن صورت جامعه و اجتماع شکل نگرفته بود مگر در شهرهای بزرگ، آن‌هم به صورتی محدود. هرچند خواه ناخواه آن نوع تلقی از انسان و از اجتماع در حال شکل‌گیری بود. ولی محافل مذهبی ما بر عکس حضرت امام، چندان متوجه این امر نبودند و متأسفانه هنوز هم بعضاً متوجه نیستند، تاریخی شروع شده که انسان‌ها در این تاریخ معنای جدیدی از خود را دنبال می‌کنند، به طوری که عموماً «بودن» خود را مقدم بر دانش و باورهای خود می‌دانند. قبلاً دانش انسان و باورش بر بودن اش مقدم بود. قبلاً شما اگر مؤمن بودید و به خدا و به معاد باور داشتید، خودتان همان باورهای‌تان بودید. ولی انسان جدید نظر به «بودن» خود دارد و اگر دین بتواند بودن او را متعالی کند با دین همراهی می‌کند و اگر در بودن خود راضی به آن نوع دینداری که به او پیشنهاد می‌شود، نگردد امکان ندارد با آن دین همراهی کند.

حیرت بنده از آن است که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چگونه با آن بصیرت بی‌نظیر خود در آن زمان به آن صورت متوجه شدند مسئله بزرگ‌تر از آن

است که «شاه تنها باید سلطنت کند و نه حکومت» و امکان ندارد آن دینداری که به ابعاد اجتماعی و سیاسی انسان نظر ندارد، ادامه پیدا کند و با جمله مشهوری که می‌فرمایند: «والله همه دین سیاست است»، روشن کردند نظر به ابعاد اجتماعی انسان دارند یعنی «دین» امری است وسیع‌تر از باورهای فردی انسان. حتماً در جریان هستید که پس از سخنرانی مشهور حضرت امام و اعتراض به کشتاری که کماندوهای شاه در مدرسه فیضیه راه انداختند، ایشان را در شب ۱۵ خرداد سال ۴۲ گرفتند و زندانی کردند و پس از اعتراضِ علما، در ۱۱ مرداد همان سال امام را به خانه خصوصی ساواک منتقل کردند. در ۱۲ مرداد روزنامه‌ها نوشتند: «چون بین مقامات انتظامی و آقایان، خمینی و قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نکنند، آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند». انتقال امام به منزل آقای روغنی که از تجار محترم بازار بود از یک طرف و سکوت طولانی امام در زندان به اصطلاح خصوصی، یعنی منزل آقای روغنی از طرف دیگر باعث شد تا به شاه گزارش دهند «آقای خمینی خود را باخته».

در ۱۶ فروردین همان سال آقای حسنعلی منصور نخست وزیر وقت گفت: «ما معتقدیم ملت و دولتِ مسلمان و دین اسلام یکی از مترقی‌ترین و برجسته‌ترین ادیان جهان می‌باشد. مقام روحانیت برای ما ارزش دارد. اینجانب مأموریت دارم که عطوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم». در ۱۷ فروردین: وزیر کشور با امام ملاقات کرد و گفت: شما آزادید. امام «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «اگر بناست شما به کارهای سابق ادامه دهید و با مردم رفتار سابق را داشته باشید، بودن من در این جا اصلح است». سرهنگ مولوی گفت: «به درجهام قسم که دیگر آن حرف‌ها نیست». در ۱۸ فروردین، ساعت ده شب امام به قم رسیدند، چند تن از دانش‌آموزان که در خیابان مشغول درس حاضر کردن بودند، امام را شناختند و از

عمق جان فریادی کشیدند و خود را روی دست‌های امام انداختند. با این که ساواک تلاش داشت مسأله بی سروصدا خاتمه بیابد ولی سریعاً مردم در منزل امام جمع شدند و شعار و صلوات برای سلامتی آیت الله العظمی امام خمینی بالا رفت و مردم تا یک ساعت بعد از نیمه شب با امام ملاقات داشتند. روزنامه اطلاعات نوشت: «اتحاد مقدس به خاطر هدفی مقدس، چقدر جای خوشوقتی است که جامعه روحانیت نیز اکنون با همه مردم همگام در اجرای برنامه‌های انقلاب شاه و مردم شده است».

چند روز بعد حضرت امام برای هزاران نفر از دانشجویان دانشگاه تهران که با حلقه گلی به حضور امام آمده بودند، فرمودند:

«از زندانی بودن چند نفر افسرده نباشید... هدف، بزرگ‌تر از آزاد شدن عده‌ای است. هدف، اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است... دو هواپیمایی که قرار بود حجاج را امسال به مکه ببرند مال اسرائیل بود، بعد دولت عربستان سعودی به این عمل اعتراض کرد و ناچار شدند از این عمل خودداری کنند. باید صف‌ها را فشرده کنید. آقایان! سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید... اگر علاقه به استقلال ایران دارید، وحدت مذهبی داشته باشید. بعد از این که دستگاه دید نمی‌تواند مرا نگهدارند، آزاد کردند و خواستند مرا در نظر مردم خوار کنند. در روزنامه‌ها نوشتند «با روحانیت تفاهم شده، روحانیون با انقلاب سفید شاه و ملت موافق هستند! کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ این انقلاب - منظور انقلاب به اصطلاح، انقلاب سفید شاه است - مربوط به روحانیت و مردم است؟! ... گفتند: روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد... والله اسلام تمامش سیاست است... مردم فقیرند و

اینها برای استقبال از اربابان خود از هلند گل می آورند، اجاره هواپیما که از هلند گل می آورد ۳۰۰ هزار تومان است». (۲۱ فروردین

سال ۱۳۴۳) (صحیفه امام، جلد ۱، ص ۲۶۹-۲۶۷)

این که چرا اسلام همه اش سیاست است، امری نبود که در آن زمانه حتی توسط نخبگان دانشگاه و یا حوزه درک شود، این به بصیرت تاریخی خاص حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مربوط بود و تا این مطلب را نسل شما و نسل های بعدی درست احساس نکنند، همچنان سؤالی که شما فرمودید بی جواب خواهد ماند، به همان صورتی که آقای مهندس بازرگان در آخرین کتاب خود به این نتیجه می رسند که اسلام مربوط به آبادانی آخرت است و امور دنیا را باید خود انسان ها با عقل خود اداره کنند، که منظورشان همان عقل غربی است. به نظر بنده حضرت امام متوجه دو نکته شدند که منجر به انقلاب شد. یکی این که متوجه هویت بشر جدید شدند و در همین رابطه می فرمایند:

«ملت اسلام دیگر بیدار شد؛ دیگر نمی نشیند؛ اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمی گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند.» (صحیفه امام، ج ۱، ص: ۳۰۳)

دوم این که ایشان متوجه شدند این انسان، یعنی بشر جدید بر سر دو راهی خاصی قرار دارد، یا باید بی دینی و سکولاریته را در امور اجتماعی بپذیرد و یا اگر خواست دیندار باشد و بر عهد اسلامی خود در همه ابعاد حاضر باشد، باید دینداری اش تا شئون اجتماعی اش گسترش یابد و ولایت الهی را در همه ابعاد وجودی اش حاکم کند، زیرا در آن شرایط، دیگر دینداری فردی جواب نمی دهد و ما را گرفتار نوعی سکولاریته می کند و دیر یا زود کار انسان به نیهیلیسم و پوچی و احساس بیگانگی نسبت به خودش می کشد که در جای خود بحث شده است.

سخن ما با امثال جنابعالی و نسل جدید این است که در شرایط حاضر بحث در دو نوع دینداری نیست، بحث در دینداری و یا عدم دینداری است و نباید خود را فریب دهیم و گمان کنیم که می توان در امور فردی، دیندار بود و در امور اجتماعی، سکولار. خداوند ابداً چنین دینی را نازل نکرده و کافی است به قرآن رجوع کنید و متوجه علت سقوط ملت ها در طول تاریخ بشویم که چگونه ریشه همه ناکامی های ملت ها را پشت کردن به آموزه های انبیای الهی می داند، آموزه هایی که بنا بود در بنیاد جامعه آن ها جاری شود.

با توجه به آنچه عرض شد به بشر آخرالزمانی فکر کنید که به «بودن» خود نظر دارد و خود را طوری تعریف کرده و طوری خود را احساس می کند که با حضور در اجتماع خودش، خودش است. حال یا آن اجتماع با ملاک های سکولار، اجتماع است و یا با ملاک های دینی. طبیعی است که این انسان برای برپانگاه داشتن اجتماع، هر چند آن اجتماع با ملاک های سکولار اداره شود، نهایت تلاش خود را می کند، زیرا معنای خود را در بر پا بودن آن اجتماع می داند. مشکل وقتی برایش به وجود می آید که می یابد در اجتماع سکولارزده با همه تلاش هایش جواب اصلی و اصیلی نسبت به خود نیافته و این جا است که گفته می شود انسان در جهان غربی گرفتار نوعی نیهیلیسم و نیست انگاری شده. این انسان با این که تلاش های زیادی در آزایی نسبتی که می خواست با خودش داشته باشد انجام داد ولی بدون خودی که در اُنس با حضرت حق باشد، از این جهت روشن می شود راه نجات از پوچی برای این انسان تأکید بیشتر بر عبادات فردی نیست، بلکه باید در کنار الهیات فردی به الهیات اجتماعی نیز نظر کرد، زیرا با انسانی روبه رو هستیم که اولاً: هویت خود را در تقدّم بودنش نسبت به هر امری دنبال می کند. ثانیاً: به دنبال آن است تا این بودن را در اجتماع و حیات اجتماعی جستجو کند و این جا است که متوجه می شویم چرا



حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» وارد سیاست به معنی جدید آن می‌شوند، زیرا باید جواب این انسان را در حیات اجتماعی‌اش از طریق دین و آموزه‌های دینی بدهیم تا در عین نظر به بودن خود، آن بودن را در حیات اجتماعی ولی در عین قدسی بودن بیابد و خود را ذیل «ولایت الهی» دنبال کند.

حتماً در جریان هستید که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در همان دوران طلبگی در مجلس‌های اولیه که با انقلاب مشروطه شکل گرفت، حاضر بودند و در رابطه با ارتباطی که با مرحوم مدرس داشته‌اند می‌فرمایند:

«مرحوم مدرس «رحمت‌الله‌علیه» خوب، من ایشان را هم دیده بودم. این هم یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد؛ در مقابل ظلم آن مرد سیاه‌کوهی، آن رضاخان قلدر ایستاد و در مجلس بود ... ایشان را به عنوان طراز اول علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قراری که آدم موثقی نقل می‌کرد، ایشان یک گاری آن‌جا خریده بود و اسبش را گاهی خودش می‌راند، تا آمد به تهران. آن‌جا هم یک خانه مختصری اجاره کرد و من منزل ایشان مکرر رفتم؛ خدمت ایشان «رضوان‌الله‌علیه» مکرر رسیدم. (صحیفه امام؛ ج ۳، ص ۲۴۴)

در آخرین جلسه‌ای که حضرت امام با مرحوم مدرس دارند و مرحوم مدرس متوجه نظرات امام می‌شوند، در حین خداحافظی که با بدرقه مرحوم مدرس انجام می‌شود، مرحوم مدرس می‌فرمایند:

«حاج آقا روح الله! شما، اگر زحمتی نیست، یا هست و قبول زحمت می‌کنید، بیشتر به دیدن ما بیایید، بیایید و با ما گفت‌وگو کنید. البته بنده بیشتر مایلم که در خلوت تشریف بیاورید تا دو به دو در باب مسائل مملکت و مشکلات جاری حرف بزنیم، و بعد، نظرات و خواسته‌های مرا به

گوش طلاب جوان حوزه برسانید. «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد» نوشته مرحوم نادر

ابراهیمی)

حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر انقلاب «حفظه‌الله» به خوبی نشان دادند نسبت به تاریخ تجدد اندیشیده‌اند. به عنوان نمونه، برادر آقای جلال آل احمد می‌گوید خدمت امام خمینی رسیدم و دیدم کتاب «غرب‌زدگی» از جلال آل احمد در کنارشان است. حضرت امام با به صحنه آمدن رضا خان، دوران غرب‌زدگی آن زمان را با گوشت و پوست خود احساس کردند و به خوبی متوجه شدند تاریخ تجدد یعنی چه و بشر جدید به دنبال چه نوع بودنی هست. امری که شما در شخصیت رهبر معظم انقلاب هم متوجه هستید که چگونه بنا دارند در جهان حاضر باشند و جهان تجدد را بشناسند.<sup>۳</sup>

---

<sup>۳</sup> - یکی از راههایی که می‌توان متوجه روح جهان جدید شد مطالعه رمان‌هایی است که توسط اندیشمندان آن دیار نوشته شده و رهبر معظم انقلاب به گفته خودشان جهت این امر رمان‌های زیادی خوانده‌اند که به عنوان نمونه نظر شما را در رابطه با رمان «بینوایان» از ویکتور هوگو و کتاب «لذات فلسفه» از ویل دورانت جلب می‌کنم. ایشان می‌فرمایند: «به نظر من بینوایان و ویکتور هوگو برترین رمانی است که در طول تاریخ نوشته شده است. من همه رمان‌های طول تاریخ را نخوانده‌ام، شکی در این نیست، اما من مقدار زیادی رمان خوانده‌ام که مربوط به حوادث قرن‌های گوناگون هم هست. بعضی رمان‌های خیلی قدیمی را هم خوانده‌ام. مثلاً فرض کنید کم‌دی الهی را خوانده‌ام. امیرارسلان هم خوانده‌ام. الف لیل و هزار و یک شب را هم خوانده‌ام. وقتی نگاه می‌کنم به این رمانی که ویکتور هوگو نوشته، می‌بینم این چیزی است که اصلاً امکان ندارد هیچکس بتواند بهتر از این بنویسد یا نوشته باشد و معروف نباشد و مثل منی که در عالم رمان بوده‌ام، این را ندیده باشم یا اسمش را نشنیده باشم ... من می‌گویم بینوایان یک معجزه است در عالم رمان‌نویسی، در عالم کتاب‌نویسی. واقعاً یک معجزه است ... زمانی که جوان‌ها زیاد دور و بر من می‌آمدند قبل از انقلاب، بارها این را گفته‌ام که بروید یک دور حتماً بینوایان را بخوانید. این بینوایان کتاب جامعه‌شناسی است، کتاب تاریخی است، کتاب انتقادی است، کتاب الهی است، کتاب محبت و عاطفه و عشق است. یا در رابطه با کتاب «لذات فلسفه» ویل دورانت می‌فرمایند: «حتی در مطالب جدی هم می‌شود از کارهای هنری و ذوقی استفاده کرد. من یکی از مثال‌های خوبی که در این زمینه در نظر دارم، کتاب «لذات فلسفه» ویل دورانت است که مرحوم دکتر زریاب آن را بسیار عالی ترجمه کرده است. و در دیدار وزیر و مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۷۱ درباره رمان «جنگ و صلح» اثر لئو تولستوی فرمودند: «وقتی «جنگ و صلح» را می‌خوانید، یا

یکی از کسانی که به خوبی می‌فهمد در تاریخ جدید انسان جدیدی متولد شده، آقای میشل فوکو است و از آن جمله هگل است که در راستای فهم جامعه جدیدی که پیش آمده، به خوبی متوجه می‌شود این انسان فقط با عشق می‌تواند خود را در این تاریخ ادامه دهد و بحث انسانیت را با نظر به حضرت مسیح «علیه‌السلام» به میان می‌آورد، هرچند نتوانست جامعه اروپایی را به آنچه مایل بود سوق دهد و عملاً با وقوع دو جنگ جهانی معلوم شد باید به امری بسی قدسی‌تر نظر کرد که البته با حضور آموزه‌های دینی با رویکرد قرار گرفتن ذیل «ولایت الهی» ممکن است. اخیراً در همین رابطه عرایضی تحت عنوان «نبی و محبت، ربوبیت و عبودیت» شد<sup>۴</sup> مبنی بر این که اگر در دین اسلام محبت غالب نباشد نمی‌توانیم از طریق اسلام جواب طلب و تقاضای بشر امروز را بدهیم در حالی که می‌دانیم آموزه‌های حضرت محمد «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» و ائمه «علیهم‌السلام» از آن همه بشریت در طول تاریخ است و می‌تواند جوابگوی تقاضای بشر جدید هم باشد، مشروط بر آن که آن دین را درست معرفی کنیم. در کتاب «سوره فتح و آینده روشن مجاهدان سالک» عرایضی در رابطه با آیه «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹) شد مبنی بر آن که چگونه اسلام می‌تواند آینده بشر این دوران را روشن و سعادت‌مندانه گرداند، آن هم با محبتی که نسبت به انسان‌ها در بین انسان‌ها شکل می‌دهد.

باید به این سؤال فکر کنیم که آیا پوچی جهان مدرن، بشر جدید را قانع می‌کند تا حضور در آن جهان را ادامه دهد و یا آماده جهان دیگری است، جهانی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه آن شدند؟ عده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که از آن

---

داستان‌های امیل زولا را می‌خوانید، می‌توانید وضعیت جامعه روس یا فرانسه یا انگلیس یا جاهایی دیگری را، از این داستان‌ها به دست بیاورید. یعنی انسان می‌تواند چیزهایی را که در تاریخ نیست، در این کتاب‌ها پیدا کند.»

پوچی گریزی نیست پس باید آن را تحمل کرد و عده‌ای یعنی سنت‌گراها مانند آقای سید حسین نصر معتقدند آری چاره‌ای از آن پوچی‌ها نیست ولی می‌توان با نظر به سنت و امور قدسی زهر حضور در جهان مدرن را کم کرد و عبادات این افراد عموماً در راستای تحمل پوچی‌هایی است که جهان مدرن بر آن‌ها تحمیل کرده است. ممکن است آدم با این دینداری جهنم نرود ولی این آن دینی که این آقایان پذیرفته اند، دینی نیست که انسان هم‌اکنون احساس کند در خودش به امری رسیده که در طلب آن بود و بدون فریب به خود بتواند با بودن امروزی خود با خودش کنار بیاید. حضرت امام خمینی متوجه شدند راه سومی هست که اولاً: می‌توان در جهان مدرن حاضر بود و حضور اجتماعی بشر جدید را درک کرد. ثانیاً: برای جوابگویی او به خودش باید احساس کند در حضور اجتماعی خود با امر قدسی می‌تواند مانوس باشد و این در صورتی ممکن است که خود را در امور اجتماعی، تحت عنوان «ولایت فقیه»، ذیل «ولایت الهی» قرار دهد، یعنی ولایت کسی که توان کشف حکم خداوند را در راستای طلب ابعاد گوناگون انسان داشته باشد و از این جهت با مواجهه با جهان مدرن، تاریخ دیگری به ظهور آمد و شما با حضور در این تاریخ، احساس بهترین حضور از خود را در خود می‌یابید، به همان معنای حیات دینی و شور انسانی و ما عظمت حضرت امام خمینی را این جاها می‌بینیم.

در مورد حضور در تاریخ امروز جهانی که در آن به سر می‌بریم، رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» با نگاه فوق‌العاده خود در همین رابطه در صحبتی که با اعضای مجلس خبرگان در ۱۹ اسفند ۱۴۰۰ داشتند فرمودند:

«همان‌طور که امروزه نمی‌توان با سلاح‌های قدیمی جنگید، در جهاد

تبیین هم همین جور است؛ با شیوه‌های قدیمی [نمی‌شود کار کرد]... از

لحاظ ابزارهای گوناگون بایستی به‌روز حرکت کرد... در این جا بایستی نوآوری صورت بگیرد، بایستی سخن نو گفته بشود و شیوه نو در بیان ذکر بشود. و به نظر من امروز آن چیزی که می‌تواند به بهترین وجهی به صورت یک سلاح مؤثری عمل کند، تبیین مفاهیم عالی اسلامی است در زمینه‌های مختلف. ما در زمینه‌ی مسائل معرفتی، مسائل معارفی، حرف‌های نگفته زیاد داریم؛ حرف‌های قابل گفتنی که برای دنیا جذاب و شیرین است، زیاد داریم.»

عرض بنده این است که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خیلی زود متوجه شدند باید بشر جدید را مدّ نظر قرار داد، بشری که نظر به بودن خود دارد، به همان معنایی که دکارت متوجه چنین حضوری برای بشر جدید شد و در رابطه با بودن و یا «هست»، آن جمله مشهور خود را به میان آورد که: «من شک می‌کنم پس هستم». دکارت واسطه بین قرون وسطی و جهان جدید است، یعنی شرایطی که انسان به دنبال آن است تا در خود به دنبال خود بگردد و بودن خود را مدّ نظر آورد و درست در همان زمان است که جناب صدرالمتألهین موضوع «اصالت وجود» را مدّ نظرها آورد تا در راستای اصالت وجود، انسان به وجود خود نظر کند و بودن بیکرانه خود را در عین اتصال به هستی مطلق بیابد. زیرا اساتید ملاصدرا مثل شیخ‌بهائی و میرفندرسکی در دربار شاه عباس رفت و آمد داشتند و با سفیران کشورهای غربی که بحث‌های دکارت را به میان می‌آوردند مرتبط بودند و دکارت با بحث «من شک می‌کنم، پس هستم»، موضوع «بودن» انسان را به میان آورده بود، جناب صدرالمتألهین در همان تاریخ و گویا با مواجهه با نگاه دکارت، بحث «اصالت وجود» را که امر عمیق‌تری است به میان آورد و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به خوبی متوجه شدند با حکمت صدرایی می‌توان در تاریخ جدید حاضر شد، بدون

آن که بخواهیم تحت تأثیر فرهنگ غربی از وجوه قدسی انسان‌ها غفلت کنیم و رهبر معظم انقلاب در همین رابطه می‌فرماید: «فلسفه در اسلوب و محتوای صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام خواهد یافت».<sup>۵</sup> و در همین تاریخی که صدرا بحث «اصالت وجود» را به میان آورده، ملاحظه می‌کنید هایدگر نیز از جهتی دیگر موضوع «وجود» را دنبال می‌کند<sup>۶</sup> و به نظر بنده اگر امروز می‌خواهیم در این تاریخ حاضر شویم باید در فضایی حاضر باشیم که هایدگر و گادامر و امام خمینی و حاج قاسم سلیمانی و مقام معظم رهبری و انقلاب اسلامی حاضرند، تا بتوانیم از نیهیلیسم دوران عبور کنیم و با مواجهه و درک نیهیلیسم می‌یابیم چه اندازه آن فضایی که عرض شد می‌تواند نقش‌آفرین باشد.

در بحث «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» عرض شد انقلاب اسلامی یک انقلاب مدرن است، از آن جهت که در مواجهه با جهان مدرن بنا دارد ابعاد قدسی بشر را در امور فردی و در امور اجتماعی متذکر شود، زیرا بشر جدید را مورد خطاب قرار می‌دهد که جهان‌اش اجتماع او است و نه امور فردی‌اش. ملاصدرا در مواجهه با سخن دکارت، با طرح این نکته که هویت انسان، هویتی است تعلقی و عین‌الربط به هستی مطلق است، خیلی زود متذکر شد برای بشر جدید نوع دیگری از معنا پیش آمده و باید با نظر به چنین حضوری که برای خود معنا کرده، ما او را بیابیم و آموزه‌های دینی را با وجهی عمیق‌تر با چنین انسانی در میان بگذاریم، تا به معارف آخرالزمانی خود که توان مقابله با ظلمات آخرالزمان را دارد، در جهان حاضر شود.

۵- مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۳۷۸/۳/۱

۶- به کتاب «هستی و زمان» از مارتین هیدگر رجوع شود.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» هویت بشر جدید را به خوبی درک کردند و برای عبور از هویتی که فرهنگ غربی مقابل بشر قرار داد که جواب گویی ناقصی بود، انقلاب اسلامی خود را آرام آرام پایه ریزی کردند، بر عکس سنت گراها، مثل آقای سید حسین نصر که تنها به نقد مدرنیته پرداختند، زیرا با نقادی صرف افکار مدرنیته نمی توان بشر جدید را وارد آن نوع زندگی کرد که جواب همه ابعاد وجودی خود را بگیرد. آقایان به اصطلاح سنت گرا متوجه نشدند با نقادی جهان غرب ما از جهان انسان مدرن سکولارزده آزاد نمی شویم و ابعاد اجتماعی ما به سوی اهداف قدسی اش سیر نمی کند. به نظر بنده هایدگر این نکته را بهتر متوجه شد و به همین جهت با انتقاد خود از مدرنیته به جهان دیگری نظر دارد که به قول او «جهان کیفی» است ولی اشتباه امثال آقای سید حسین نصر این بود که از هایدگر فاصله گرفتند و به فریتيوف شوان و به آقای هانری کربن نزدیک شدند. آقای کربن ابتدا شاگرد هایدگر بود ولی بعداً از هایدگر فاصله گرفت و به نظرم از این جهت آموزه های کربن با همه خوبی هایی که دارد، نمی تواند راهی مقابل ما بگذارد تا ما در آینده انقلاب اسلامی حاضر شویم، هرچند باید از آموزه های او بهره برد و به نظر بنده امروزه هم از جمله متدین ترین شخصیت های جهان مدرن، همان طرفداران افکار فریتيوف شوان و کربن هستند. با این همه تصور بنده آن است که با هایدگر و گادامر بهتر می توان به راه امام خمینی و رهبری و پیرو آن به حاج قاسم سلیمانی در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر شد. هنر ما این است که از یک طرف افرادی مثل آقای هانری کربن را نفی نکنیم ولی از طرف دیگر به راه گشوده تری که پیش روی مان گشوده شده، فکر کنیم. همان طور که در جزوه «شرح مختصر دستورالعمل آیت الله بهجت «رحمت الله علیه» به روش سلوکی ایشان اشاره می شود و این که در بستر انقلاب اسلامی تا کجا می توانیم از روش سلوکی ایشان استفاده کرد ولی از طرف دیگر باید

به سلوکی فکر کرد که با مدّ نظر قراردادن آینده توحیدی انقلاب اسلامی برایمان پیش می‌آید، امری که مدّ نظر شهدا و اسرا بود و آن‌ها را در مقابل ما به آینه‌های عرشی تبدیل کرده که با نظر به خاطرات آن‌ها حقیقتاً با عمیق‌ترین صورتِ حقیقت در این دوران روبه‌رو می‌شویم، از آن جهت که می‌یابیم خداوند اراده کرده قلب حضرت امام را به حضوری منور کند که بشر امروز به آن نیاز داشت و همان نور را شما در حرکات و سکنات شهدا در موقعی که در قید حیات بودند و در حرکات و سکنات اسرا در زمانی که در اسارت بودند، می‌یافتید، حتی اگر بعضی از اسرا نتوانسته باشند آن را بعد از اسارت حفظ کنند. آیا خود آقای طحانیان آن نوجوان ۱۳ ساله است که در اسارت اش آن طور عمل می‌کند و یک تنه در مقابل همه تشکیلات صدامیان می‌ایستد و نقشه‌های آن‌ها را خنثی می‌کند؟ یا همان روحی است که بر قلب حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» درخشید و این نوجوان ۱۳ ساله آن را منعکس کرد و از او در آن اردوگاه یک خمینی ساخت؟<sup>۷</sup> با این نگاه کتاب «سرباز کوچک امام خمینی» «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را بخوانید تا روشن شود چرا عرض می‌کنم انقلاب اسلامی جواب ظرفیت گشوده و گسترده این نسل است و در همین رابطه حضرت امام فرمودند: «من بر گردم این ملت بر نمی‌گردد». آیا کتاب «حوض خون» را ملاحظه کرده‌اید که چگونه زنان خانه‌دار جهت حضور در تاریخی که با حضرت امام شروع

<sup>۷</sup> - رهبر معظم انقلاب در تقریظ خود به کتاب «سرباز کوچک امام خمینی» «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌نویسند:

بسمه تعالی: سرگذشت این نوجوان شجاع و باهوش و صبور در اردوگاه‌های اسارت، یکی از شگفتی‌های دفاع مقدّس است؛ ماجراهای پسرپنجه سیزده؛ چهارده ساله‌ای که نخست میدان جنگ و سپس میدان مقاومت در برابر مأموران درنده‌خوی بعثی را با رفتار و روحیه‌ای اعجاب‌انگیز، آزموده و از هر دو سربلند بیرون آمده است. دلّ بر مظلومیت او می‌سوزد ولی از قدرت و تحمّل و صبر او پر می‌کشد؛ این نیز بخشی از معجزه‌ی بزرگ انقلاب اسلامی است. در این کتاب، نشانه‌های خیانت و لثامت مأموران بعثی آشکارتر از کتابهای مشابهی است که خوانده‌ام. به‌رحال این یک سند بارز از دفاع مقدّس و انقلاب است؛ باید قدر دانسته شود.



شده به دنبال خود گم‌شده خود هستند؟ در حالی که ظاهر قضیه آن است که تلاش می‌کنند ملافه‌ها و لباس‌های مجروحان را شستشو دهند و تمیز کنند، ولی دقت کنید عزمی خاص در این نوع فعالیت‌ها نهفته است که آن‌ها را این چنین مصمم کرده و تلاش دارند در این صحنه‌ها با تمام وجود حاضر شوند، بنده همه این صحنه‌ها را آینه حضور خداوند می‌یابم در همان نگاهی که جناب عمّان سامانی به کربلا می‌نگرد و می‌گوید:

هست از هر مذهبی آگاهییم      الله الله من حسین اللهم

بنده کس نیستم تا زنده‌ام      او خدای من، من او را بنده‌ام

نی شناسای نبی‌ام، نی ولیّ      من حسینی می‌شناسم بن علی

و یا در جای دیگر در آینه کربلا انوار خداوند را در جمال حضرت زینب می‌یابد

و می‌گوید:

باز دل بر عقل می‌گیرد عنان	اهل دل را آتش اندر جان زنان
اندرین مطلب، عنان از من گرفت	من از و گوش، او زبان از من گرفت
سرخوش از صهبای آگاهی شدم	دیگر این جا زینب اللّهی شدم
همتی باید، قدم در راه زن	صاحب آن، خواه مرد و خواه زن
غیرتی باید بمقصد ره نورد	خانه پرداز جهان، چه زن، چه مرد
شرط راه آمد، نمودن قطع راه	بر سر رهرو چه معجز چه کلاه

و در همین رابطه باز خداوند بر قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و جوانان انقلابی تجلی کرد و آن جوانان متوجه حضور آن‌چنانی در نزد خود شدند و با دنبال کردن آن حضور دست به چنین انقلابی زدند، در حالی که در آن زمانه به جهت تبلیغات فرهنگ مدرنیته قلب‌ها به شدت در جای دیگر بود. اصلاً معلوم نبود برای این جوانان چه پیش آمده است که به کلی دگرگون شده بودند آن هم با جسارت‌های انقلابی فوق‌العاده، آن‌ها دیگر خودشان نبودند. خداوند اراده کرده بود از طریق آن

جوانان جواب بشر جدید را به بهترین شکل از طریق انقلاب اسلامی بدهد. حضرت امام خمینی با نگاه دقیق خود به منشأ الهی انقلاب اسلامی می‌فرمایند:

«این یک تحولی بود که بشر نمی‌توانست این تحول را درست کند. این تحول الهی بود. یعنی «مقلب القلوب» این کار را کرد. قلب‌ها را از آن وحشت بیرون آورد. از آن وحشتی که از این رژیم‌ها همه داشتند. از آن وحشت بیرون آورد؛ و به جای آن تصمیم امر شجاعت نشانند، به طوری که زن‌ها، بچه‌ها مردها [به خیابانها ریختند] کی سابقه داشت که زن در مبارزه بیاید؛ مقابل توپ و تانک بیاید. این یک تحول روحی بود که خدای تبارک و تعالی در این ملت این تحول را ایجاد

فرمود.» (صحیفه امام، ج ۸، ص: ۱۸۸)

در جلسات «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهان بین دو جهان» موضوع بحث نظر به حضور پس‌فردایی انقلاب اسلامی است، یعنی پس‌فردایی که متصل است به پیروز ما و آن تاریخی است که نه دیروز غرب‌زدگی ما است و نه امروز و فردایی که هنوز از غرب‌زدگی آزاد نشده‌ایم، به نظر بنده با توجه به نکاتی که رهبر انقلاب در رابطه با دولت سیزدهم یعنی آقای رئیسی می‌فرمایند، دولت ایشان دولتی است جهت‌نزدیکی به پس‌فردای انقلاب، هرچند هنوز موانع زیادی در پیش دارد. پس‌فردای انقلاب اسلامی شرایط غلبه و جه قدسی انسان جهانی شده بر وجه سکولار آن است، بدون آن که بخواهیم به گذشته برگردیم که جهان ما در آن زمان تنها محدوده شهر و یا روستای ما بود.

عنایت داشته باشید وقتی از انسان جهانی شده سخن می‌گوییم و حتی تولد این انسان را در غرب می‌دانیم، نظرمان به خرد مدرن است، نه به فرهنگ مدرنیته که مربوط به غرب است و نه به استعمار غربی که مربوط به روح تجاوزگری جریان‌هایی است که در غرب حاکمیت دارند و از عقل مدرن سوء استفاده کردند و می‌کنند. عقل مدرن از آن بشر جدید است و مربوط به حضور تاریخی همه انسان‌ها در این زمانه است، تاریخی که در اروپا شروع شد ولی منحصر به اروپائیان نماند و به همین جهت جهان جدید در ما و ما در جهان جدید کم و بیش حاضریم و می‌توانیم به قانونی که مناسب سیاست درست و صنعت و کشاورزی سالم و مفید و مناسب با سوابق تاریخی و فرهنگی ایران شیعه است، فکر کنیم. و در این فضا و در این تاریخ باید متوجه باشیم یقینی‌ترین یقین‌ها، احساس بودنی است فاخر و اصیل. احساسی که با گرایش قدسی با حضور در تاریخ، پیش می‌آید و نهایی‌ترین انسان چنین انسانی است، پس اولاً: انسان غربی به جهت روحیه سکولاریته‌اش، نهایی‌ترین انسان نیست. ثانیاً: انسان سنتی هم که خود را در این تاریخ حاضر نکرده است، هیچ‌کدام انسان نهایی نیستند و حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از طریق انقلاب اسلامی خواستند بستر جوابگویی به انسان‌هایی را فراهم کنند که در عین جهانی بودن، قدسی باشند، به عنوان انسان پس‌فردایی. عرایضی در این رابطه در شرح سوره «اخلاص» شد خوب است به آن نکات رجوع فرمایید.<sup>۸</sup> در آنجا به این بیت از غزل حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نظر می‌شود که می‌فرمایند:

در میخانه گشایید به رویم، شب و روز  
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

<sup>۸</sup> - سوره اخلاص و حضور در تاریخ آخرالزمانی ما.

این بیت حکایت حضور دیگری است در دینداری و با همین حضور در بیت آخر می‌فرمایند:

بگذارید که از بتکده یادی بکنم      من که با دست بت می‌کده بیدار شدم

آیا این غزل اشاره‌ای نیست به حضور دیگری که نه تاریخ دیروز است و نه حضور در جهان سکولار؟ و آیا آن مرد الهی با چنین حضوری، انقلاب اسلامی را به میان نیاورد و نتیجه آن شد که جوانان ما با توجه به این حضور، به آن مرد روی آوردند؟ بنده مکرر عرض کرده‌ام: «معجزه حضور تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» همان جمله‌ای است که با نظر به آینده خاصی که در مقابل ما می‌باشد مطرح کردند و فرمودند:

«ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان فاصله طولانی را باید پیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سر باختند! خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!

خداوند! این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن. خداوند! کشور ما و ملت ما هنوز در

آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پر فروغ را

حافظ و نگهبان باش...» (صحیفه امام خمینی، جلد ۲۱، ص ۹۲)

هنوز ما متوجه حضوری که باید در این تاریخ داشته باشیم نشده‌ایم، حضوری که به تعبیر حضرت امام در آینده برای عارفان دلسوخته پیش می‌آید و حضرت روح الله با روحیه سلوکی خود در آن آینده حاضرند. آیا شهدا آینه بشر آینده‌اند و آینده‌ای را پیش روی ما قرار داده‌اند که با انس با آن‌ها می‌توان در امروزمان در آن قرار گرفت؟ آینده‌ای که هرکس خود را در بودن اصیل و متعالی خود که بودن بودن‌ها است، احساس می‌کند. آن وقت است که تازه متوجه می‌شویم دین اسلام چه اندازه آخرالزمانی است و جوابگوی بشر آخرالزمانی می‌باشد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به خوبی فهمیدند دین اسلام در آخرالزمان، بیشتر شکوفا می‌شود و جوابگوی بشری است که می‌خواهد به شدیدترین باورها در بستر حضوری که از خود دارد برسد و نمی‌تواند خود را با باورهای متوسط ادامه دهد، لذا نسبت به باورهای دیروز خود تردید می‌کند تا به آن باور و حضوری که بنیان و اصل همه باورها و حضورها است، برسد. به نظر بنده آن جلسه‌ای که خدمت رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» بودیم و تأکید داشتند باید با «کلام فاخر» سخن بگویید و مخاطبان خود را هم افراد نخبه قرار بدهید، با توجه به همین امر بود که مردم معمولی خود را با نظر به خبرگان و نخبگان جامعه معنا می‌کنند، آن‌ها چشم‌شان به «افراد نخبه» است و خطر آن‌جا است که نخبگان یک جامعه هشیاری و حکمت لازم را نسبت به تاریخی که در آن قرار دارند، نداشته باشند. شاید چون ما نخبگان را با کلام فاخر و اصیل مورد خطاب قرار نداده‌ایم از ما مأیوس شده‌اند.

کلمات فاخر به جهت اشاراتی که در خود دارند، ظرفیت بیشتری از معنا را در خود دارا می‌باشند، نکاتی که سعی شد در کتاب «گوش سپردن به ندای بی‌صدای

انقلاب اسلامی» رعایت شود. در جلساتی که تحت عنوان «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» بحث شد، نظر به حضور شاعرانگی در تاریخ به میان آمد و ظرفیت‌هایی که در آن حضور و در آن نوع کلام هست و این که قرآن نمونه کاملی از آن نوع حضور و آن نوع از کلام می‌باشد و نمونه آن را می‌توانید در عرایضی که در تفسیر انفسی سوره «مرسلات» و «الحاقه» شد، ملاحظه فرمایید که چگونه قرآن ماورای «عبارات»، با «اشارات» خود به حقایق، عالمی را مقابل انسان می‌گشاید که مأوای عشق و حضور است. در حالی که عموماً ما در مباحث کلامی و فلسفی، حضور قدسی را به حضور عقلی تبدیل می‌کنیم و سخن جناب حافظ در این رابطه این است که:

عقل می‌گفت که دل منزل و مأوای من است عشق خندید که یا جای تو، یا جای من است  
حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توانستند آن عشق را به جهان ما برگردانند تا امکان زندگی در جهان بی‌روح مدرن فراهم شود و بشریت خود را در جهان گسترده معنویت حاضر نماید و گرنه بشر امروز با حضور در جهان محدود مادی شده در فشار قرار می‌گیرد و گرفتار یأس می‌شود، زیرا جواب آنچه باید می‌گرفت را نگرفته است. اگر ملاحظه می‌کنید امثال نیچه و هولدرلین در آخر عمر با آن مشکلات روحی روبه رو شدند، به جهت آن بود که در فرهنگ سکولار غرب به ظرفیت وجودی آن‌ها جواب داده نشد و در نتیجه آن‌ها نتوانستند وارد عالمی شوند که جوابگوی ظرفیت وجودی آن‌ها بود و حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» متوجه چنین بشری و چنین ظرفیت‌هایی شدند و این که چگونه با بازخوانی آموزه‌های اسلام می‌توانیم جواب روح‌های بشر جدید را بدهیم و راز رجوع فوق‌العاده مردم، به‌خصوص جوانان به حضرت امام را باید در این نکته جستجو کرد و به همین جهت هم جهان استکباری تلاش کرد صدای حضرت امام به انسان‌های جهان نرسد زیرا در

هر جایی که آن صدا رسید تحول ایجاد کرد، در حدی که بعضی‌ها نام این عصر و روزگار را «عصر خمینی» نامیدند.

**سؤال:** آیا آن زمان که انقلاب شروع شد سایر احزاب هم همین نگاه را به انقلاب داشتند و اگر چنین نگاهی را نداشتند چه عاملی موجب شد تا در کنار امام قرار گیرند؟

**استاد:** چند گروه بودند. گروهی مثل نهضت آزادی به رهبری آقای مهندس بازرگان که در ابتدا جدای از حضرت امام، راه خودشان را می‌رفتند و معتقد بودند «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» و این اواخر به بهانه این که شاه ظلم کرده است و باید برود؛ با حضرت امام همراه شدند. گروهی دیگر مثل آقای هاشمی به دنبال استقلال ایران بودند و به ژاپن اسلامی فکر می‌کردند. عده‌ای هم مانند آیت الله خامنه‌ای با نگاه عمیق‌تری به انقلاب نظر داشتند و خیلی زود فهمیدند امام چیز دیگری می‌گویند. ولی بسیاری از احزاب نهایتاً می‌خواستند یک کشور اسلامی داشته باشند که در آن ظلم نشود. شهید مهدی عراقی در خاطرات خود می‌گوید: مرحوم نواب صفوی به ما می‌گفت حاضریم حکومت ما اسلامی باشد و ما با مژه‌هایمان خیابان‌های شهر را جاروب کنیم. ولی آیا به فکر حضور تمدنی بودند که در مواجهه با جهان غرب باید شکل بگیرد؟ بعید است. شاید به این جهت بود که غرب چهره ضد بشری خود را تا آن زمان به خوبی نشان نداده بود. ولی همین که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» حرکت خود را شروع کردند یاران و همراهان مرحوم شهید نواب صفوی در کنار حضرت امام ایستادند و امام را یاری کردند. برعکس مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی که راهشان به کلی از حرکت امام جدا بود و خوب است که جای هر کدام از این نگاه‌ها و جبهه‌ها روش شود و جایگاه خودی و غیر خودی نسبت به اهداف انقلاب معلوم گردد.

رهبر معظم انقلاب اخیراً در همین رابطه نکته دقیقی را به میان آوردند و فرمودند:

«در باب جهاد تبیین عرض می‌کنیم، این است که بایستی در جهاد تبیین، راه پیشرفت و تعالی مادی ملت از بیراهه‌ها و کج‌راهه‌ها جدا بشود؛ یکی از مسائل مهم این است. ما یک روزی سال‌ها پیش در خطبه نماز جمعه گفتیم «خودی‌ها و غیر خودی‌ها»، جنجال شد که «چرا تقسیم می‌کنید به خودی و غیر خودی»، در حالی که همان حضراتی که این مسئله را مطرح می‌کردند، بارها و بارها خودشان خودی و غیر خودی را در مسائل گوناگون اعمال کردند. بحث «خودی و غیر خودی» یک بحث اساسی است؛ نه خودی به معنای خویشاوند یا هم‌مسلك یا هم‌حزب یا هم‌فکر در مسائل گروه؛ نه، خودی در اعتقاد به راه اسلام، در اعتقاد به نظر قرآن، در اعتقاد به ایمان اسلامی و حرکت عظیم جمهوری اسلامی که این همه برای آن هزینه شده. این مهم است؛ این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی جدا بشود، روشن بشود؛ در جهاد تبیین، این معنا مهم است.» (۱۴۰۰/۱۲/۱۹)

این نوع نگاه به «خودی» و «غیر خودی» مربوط به حساسیت است نسبت به اهداف انقلاب اسلامی، نه آن‌که بخواهند مثلاً عده‌ای را از یارانه محروم کنند. بحث در آن است که امورات کشور را نباید به دست هرکسی سپرد، بعضی از دولت‌ها با توجه به این تعریف، خودی نبودند مهمان‌های ناخوانده‌ای بودند که در راستای اهداف انقلاب به آن معنایی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مدّ نظر داشتند، تلاش نکردند و بحمدالله هرچه انقلاب جلو آمد تکلیف خود را با غیر خودی‌ها بهتر روشن کرده و رهبر معظم انقلاب در صحبت خود همین نکته را مدّ نظر دارند و می‌فرمایند: «این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی جدا بشود، در جهاد تبیین این معنا مهم است.» هر چند بالاخره غیر خودی‌ها شهروند هستند و تمام حقوقی که یک خودی



دارد، را دارند ولی مسئولیتی که ما را به «پس فردای» خودمان می‌رساند کار آن‌ها نیست، زیرا آن‌ها حاضر به هزینه کردن خود نسبت به آن هدف بزرگ نیستند و از این جهت دولت آقای رئیسی همان‌طور که رهبر معظم انقلاب متذکر می‌شوند؛ نیامده تا منافی برای گروه خود به دست آورد و در راستای اهداف اصیل انقلاب اگر اشتباهاتی هم بکند نتیجه نهایی کار به نفع مردم و انقلاب است.

در این رابطه به روایتی فکر کنید که چگونه حضرت امام صادق علیه السلام تأکید می‌کنند تا چه اندازه باید به خودی‌ها اعتماد کرد. راوی به آن حضرت عرض می‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي أَكْرَهُ لَهُ، فَأَسْأَلُهُ عَنْهُ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ، وَقَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ، فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ! كَذَبَ سَمْعَكَ وَ بَصْرَكَ عَنْ أَخِيكَ- فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَ كَذَّبْتَهُمْ، وَ لَا تُدَيِّنَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»<sup>۹</sup> قربانت گردم! از یکی از برادرانم خبر ارتکاب عمل بدی به من می‌رسد، از خودش می‌پرسم انکار می‌کند، با این که افراد موثقی آن را به من خبر دادند. راوی می‌گوید؛ حضرت به من فرمودند: ای محمد! گواهی گوش و چشمت را هم نسبت به برادرت دروغ شمار و اگر پنجاه عادل هم گواهی دهند و خودش بر خلاف آن‌ها گفت؛ او را باور دار و همه را تکذیب کن. و چیزی در باره او فاش مکن که زشتش کنی و آبرویش را ببری و از آنان باشی که خدای عزّ و جلّ در باره‌شان فرموده: «هر که دوست دارد زشتی در باره مؤمنان فاش شود برای او در دنیا و آخرت عذابی دردناک است».

به رفقا عرض شد بعضی‌ها طوری دولت آقای رئیسی را نقد می‌کنند که نوعی گل‌زدن به خود است. آری! دولت با بدنه‌ای که دارد مسلم بدون اشکال نیست ولی در دل حضور تاریخی انقلاب اسلامی جایگاه حضور این دولت را و عزمی که جهت تحقق اهداف اصلی انقلاب دارد، مدّ نظر قرار دهید.<sup>۱</sup>

**سؤال:** اگر ممکن است در راستای نظر به انسان جدید و جهان جدید، نظر خود را نسبت به آقای دکتر شریعتی برای ما روشن کنید.

**استاد:** در خاطرات خود عرض شد که بنده برای آقای دکتر شریعتی ارزش تاریخی قائل هستم. آن‌هایی که ایشان را نقد می‌کنند متوجه نقش تاریخی ایشان نشدند که چگونه جوانان آن زمان را به خودشان برگرداند و به گفته خود ایشان: «بازگشت به خویشتن» را سبب شد. دکتر شریعتی به ما بودنی داد که بهتر توانستیم حضرت امام خمینی را بفهمیم.

دکتر شریعتی از امام به عنوان (مرجع بزرگ عصر ما) یاد می‌کند و در کتاب «خودسازی انقلابی» درباره امام این‌چنین می‌نویسد: «... ظهور روح‌های انقلابی و شخصیت‌های پارسا، آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین، گاه به گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه‌های استعمار قیام می‌کرده‌اند، از این گونه است قیام‌هایی که از زمان میرزای شیرازی و تاکنون با آیت‌الله خمینی، شاهد آن بوده‌ایم.» (دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش ۲۷، ص ۲۴۴ و ۲۴۵)

آقای دعایی می‌گویند: یک روز امام «رضوان الله تعالی علیه» به من فرمودند:

<sup>۱</sup> - رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» فرمودند: دولت کارهای اقتصادی مهمی در پیش دارد، همه کمک کنند تا به نتیجه

«من به سه دلیل از فوت دکتر شریعتی متأسف هستم. یکی این که ای کاش ایشان با آن قدرت بیان و احاطه‌ای که بر کلام و نفوذی که در جمع شنوندگان داشت، توجه خود را صرفاً به نسل دانشگاهی معطوف نمی‌کرد و همه جامعه اعم از روحانی و بازاری را در نظر می‌داشت و سعی می‌کرد همه اقشار از اندیشه‌ها و تفکراتش بهره‌مند شوند. تأسف دوم من این است که چرا عده‌ای با او در افتاده‌اند و ایشان را به خودشان و خودشان را با او مشغول کردند و نگذاشتند درست کار بکند و درست تبلیغ بکند. تأسف سوم من این است که ایشان زود از دنیا رفت و نتوانست بماند و ادامه بدهد و کار خودش را تصحیح بکند.»

شعری که مرحوم شریعتی برای امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» گفته‌اند، این‌طور شروع

می‌شود:

فریاد روزگار ماست، روح الله، روزگار قحطی هر جنبش، هر کوشش.  
آری! در روزگار مرگ اصالت‌ها، بی‌تو دگر چه بگویم. چه را بسرایم ای  
مطلع تمام سرودها. که البته آن شعر ادامه دارد.

زیباترین کاری که دکتر شریعتی با ما کرد همان شور و امیدی بود که در آن دنیای سرد و منجمد در جان ما نسبت به آینده شعله‌ور کرد، زیرا او با حضورش در فرانسه و ارتباطی که با اساتید دانشگاه سوربن داشت متوجه روح بشر جدید شده بود و مخاطبان خود را با چنین چشم‌اندازی انتخاب کرده بود و تأسف حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آن‌طور که آقای دعایی می‌گویند می‌تواند از همین جهت باشد که این چشم‌انداز برای حوزویان نیز مفید است، تا در رخدادهایی که با آن روبه‌رو می‌شوند با نظر به جایگاه تاریخی آن رخدادها آن‌ها را مد نظر قرار دهند و به آن‌ها فکر کنند.

**سؤال:** قبلاً در خاطرات خود که از نحوه حضور خود در نهضت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» صحبت می‌کردید بیشتر از غیرت دینی مردم می‌گفتید که چرا مرجع تقلید را زندانی کردند و از ظلم‌هایی که از طریق دربار به مردم می‌شد و شما در دوره دانشجویی که با مرحوم دکتر شریعتی آشنا شدید، در مسیر سرنگونی نظام شاهنشاهی و ایجاد نظام جمهوری اسلامی قرار گرفتید. ولی در این نشست صحبت از انسان جدید می‌کنید و این که مردم و به‌خصوص جوانان بنا داشتند انسان دیگری شوند و به حضور خود در جهان فکر می‌کردند و می‌فرمایید حضرت امام خمینی متوجه این امر بودند. آیا فکر می‌کنید معلمان شما که در رابطه با انقلاب با شما صحبت می‌کردند، آن روز آن‌ها متوجه چنین حضوری بودند؟

**استاد:** عنایت داشته باشید که در این جلسه با نگاه هرمنوتیکی به رخداد انقلاب اسلامی نظر شد و این که از نظر تاریخی در روح و روان مردم و امام چه چیزی می‌گذشت و این غیر از نقل وقایع است. در این نشست بحث در روح آن رخداد است. مردم متوجه بودند حضرت امام از درون خود راهی را پیش روی آن‌ها قرار داده‌اند که طلب درونی آن‌ها است، هرچند حالت اجمالی داشت. ما در دبیرستان و حتی در دانشگاه بیش از این نمی‌فهمیدیم که به هر دلیلی می‌خواستیم انقلابی باشیم، هم به جهت ظلم دربار و هم به جهت چیزی که نمی‌دانستیم آن چیز، چه چیزی است؟ بد نیست روی این نکته هم فکر شود که خدا اراده کرده بود آن نسل بی‌قرار باشند. مثلاً آقای احمد فضائلی - که خدا رحمتش کند - و یا یحیی صفوی یعنی همین آقا رحیم صفوی که مدتی مسئول سپاه بودند؛ می‌توانستند بروند تدریس کنند ولی به فلسطین رفتند. مرحوم دکتر شریعتی در دامن‌زدن به آن بیقراری بسیار مؤثر بود و حس انقلابی خوبی را در آن نسل ایجاد کرد. ما فقط متوجه شده بودیم باید در جهان جدیدی حاضر باشیم. فکر و ذکر اولیه همه این بود که شاه باید برود، بعد از

انقلاب هم تا مدتی درگیر این بودیم که نهادهای انقلابی تشکیل بشود و ضد انقلاب کارها را به دست نگیرد و البته در این مسیر در نفی غیر، تندروی‌هایی هم شد. بین غیري که معاند بود و غیري که تنها می‌خواست انقلابی نباشد، بعضاً تفکیک نشد و همه با یک چوب رانده شدند و این تندروی‌ها به ما ضربه زد. بعضی‌ها فقط می‌خواستند انقلابی نباشند ولی حق شهروندی و حضور در ادارات را داشتند که در همه موارد رعایت این حقوق نشد، هرچند بالاخره باید کشور پوست می‌انداخت. تا این که تاریخ دفاع مقدس پیش آمد، آن هم با برکات خاص خود و جوانان را متوجه جهانی کرد که شهادت و عدم شهادت برایشان فرقی نمی‌کرد و بعد از مرحله دفاع مقدس، یک نگاه، نگاه آقای هاشمی رفسنجانی بود که نوعی شیفتگی نسبت به غرب در آن حاکم بود و عملاً کشور گرفتار نوعی لیبرال سرمایه‌داری شد و به وجود آمدن طبقات اشرافی که در حال حاضر انقلاب گرفتار آن است و متأسفانه روحیه عدالت‌طلبی انقلاب به حاشیه رفت و موجب ضربه سنگینی به انقلاب شد. نگاه دیگر، نگاه رهبر معظم انقلاب بود و تأکید ایشان بر مقابله با استکبار و احیای عدالت و بحمدالله انقلاب در حال حضور بیشتر در این مسیر است، بدون آن که با خرد غربی مقابله و یا آن را به کلی نفی کند.

به نظر بنده نقد روح غربی و یا مدرنیته که امثال دکتر رضا داوری اردکانی مطرح کردند، بسیار مهم بود و مهم است، نقدی بود از جنس نقدهایی که هایدگر به غرب زدگی دارد و بنده همیشه گفته‌ام هایدگر ایران آقای دکتر داوری است و ما با ارتباط با آثار آقای دکتر داوری چیز دیگری شدیم، غیر از آن نوع شخصیتی که رفقای انقلابی گذشته ما در آن ماندند و اساساً عده خیلی از انقلابیون با آقای دکتر داوری رابطه علمی پیدا کردند، آن‌طور که امثال شهید آوینی با دکتر داوری رابطه برقرار کردند که در عین انقلابی‌بودن، متوجه اندیشه اندیشمندانی شویم که در غرب

حاضرند و به همین جهت امثال ما که متفکران جهان غرب را هم مدّ نظر داریم، انقلاب اسلامی را با نگاه و قرائتی خاص مدّ نظر داریم و برای آن انقلاب یک حقیقت تاریخی قائل هستیم، بالاتر از یک حرکت سیاسی.

در نشستی که آقای دکتر رضا داوری در تاریخ پنجشنبه ۲۶ مرداد سال ۱۳۹۶ در خانه مشروطه اصفهان داشتند، از ایشان پرسیدند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه‌ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می‌فرمایند:

«چرا در بدیهیات شک می‌کنید؟ مگر می‌توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهد دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می‌خواهیم رونده این راه باشیم. اکنون باید گشایش را فهمید و البته به آن دل‌خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.»

آقای دکتر داوری در کتاب «اخلاق در زندگی کنونی» که از آخرین کتاب‌های ایشان است، در صفحه ۳۳۹ می‌فرمایند: «در این که دین اسلام و رهبری دینی - و نه هیچ نیروی دیگری - می‌توانست چنین نهضتی را به وجود آورد و راه ببرد، به دشواری می‌توان تردید کرد. پس در این که انقلاب صفت اسلامی داشت و دارد تردید نباید کرد.» و در صفحه ۳۴۰ همان کتاب می‌فرمایند: «کار بزرگ، یعنی سرنگون کردن نظام سلطنتی، صورت گرفته بود. کار بزرگ دیگر هم، اسلامی کردن کشور بود که با توجه به مسلمان بودن مردم و حرمتی که روحانیت داشت، مشکل نمی‌نمود.» در مورد انقلاب اسلامی می‌گویند: «انقلاب را دنباله تاریخ توسعه‌نیافتگی نمی‌دانستم. انقلاب حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود... احساسم این بود که دری در تاریخ در حال گشودن است ... اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب ما

توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» در ادامه می‌گویند: «انقلاب اسلامی حادثه بزرگی است و من همواره در سایه تفکر متفکران بزرگ به این حادثه و تجربه عظیم تاریخی اندیشیده‌ام» و در ادامه می‌گویند: «البته معتقدم که انقلاب باید بتواند در اساس جهان کنونی رخنه کند و اساس دیگری بگذارد.» و در همین رابطه است که می‌فرمایند: «در هر صورت با نادیده گرفتن تجدد، هیچ انقلابی صورت نمی‌گیرد. انقلاب بازگشت به گذشته و تجدید رسوم آن نیست. در انقلاب باید از غرب و از میان آن (و نه از کنارش) گذشت. غرب نمی‌گذارد هیچ قدرتی آسوده از کنارش بگذرد. من همچنان به انقلاب وفادارم به شرط این که آن را محدود به رعایت بعضی رسوم و ترک بعضی دیگر نکنیم و سودای حل همه مسائل را از طریق اعمال قدرت سیاسی نداشته باشیم.» و با توجه به این امر است که می‌فرمایند: «بنده اکنون هم از انقلاب دفاع می‌کنم و همچنان به غرب و تجدد با نظر انتقادی می‌نگرم.»

آیا با توجه به سخنان چنین متفکری می‌توان به معنای «جهان بین دو جهان» فکر کرد، به خصوص آن‌جا که می‌فرماید: «انقلاب اسلامی ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» امری که بنده عنوان آن را حضور بشر آخرالزمانی گذاشته‌ام.

آقای دکتر داوری به مخاطبان خود می‌آموزد در این تاریخ چگونه بیندیشند، حال چه موضوع مورد اندیشیدن غرب باشد و چه انقلاب اسلامی و حرف خود ایشان این است که هنوز هم به انقلاب به چشم امید و انتظار می‌نگرند. به نظر بنده ما باید در بستر انقلاب اسلامی به آینده‌ای بسیار درخشان بیندیشیم و این به شرطی است که جهان جدید و بشر جدید را درست بشناسیم و دغدغه‌های امثال هگل و هایدگر را درک کنیم. این‌ها به خوبی متوجه شده‌اند انسانی متولد شده است که

می تواند از ضعف های پیش آمده در غرب و انسان غرب زده عبور کند و در این رابطه می توان انقلاب اسلامی را راهی جهت این امور دانست، به امید آن که افراد مذهبی ما به بشر دیگری فکر کنند که گشوده تر و بزرگ تر از بشر دیروز است. شواهد زیادی را می یابید حاکی از آن که رهبر معظم انقلاب در همین راستا جامعه را جلو می برند و در همین رابطه می فرمایند:

«خودتان را مجهز کنید. مسلح به سلاح معرفت و استدلال کنید، بعد به این کانون های فرهنگی - هنری بروید و پذیرای جوان ها باشید. با روی خوش هم پذیرا باشید؛ با سماحت، با مدارا. فرمود: «و سنّة من نبیّه»، که ظاهراً عبارت است از «مداراة الناس»؛ مدارا کنید.<sup>۱۱</sup> ممکن است ظاهر زنده ای داشته باشد؛ داشته باشد. بعضی از همین هائی که در استقبال امروز بودند و شما - هم جناب آقای مهمان نواز، هم بقیه آقایان - الآن در این تریبون از آن ها تعریف کردید، خانم هائی بودند که در عرف معمولی به آن ها می گویند

<sup>۱۱</sup> - حارث بن دلهاث گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَثِيْقِهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كَيْتْمَانٌ سِرَّهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِيمٌ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ ص بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ خَذِ الْعَفْوَ وَ أَمْرٌ بِالْغَرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَثِيْقِهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ.» مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد، سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از مولایش. سنت پروردگارش، حفظ اسرار خویش است، خداوند می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»، خداوند عالم به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطلع نمی سازد مگر کسی که پسندد و از وی راضی باشد، که همان پیامبران هستند) و اما سنت پیامبر مدارا کردن با مردم است، خداوند پیامبرش را به مدارا کردن با مردم امر می کند و می فرماید: «خَذِ الْعَفْوَ وَ أَمْرٌ بِالْغَرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ» (از مردم بیش از توانشان توقع نداشته باش و - با مردم با تسامح رفتار کن و امر بمعروف کن و از سفهاء و نادانان درگذر و اعراض کن) و اما سنت از مولایش صبر در سختی ها و مشکلات است، خداوند می فرماید: «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ» (در سختی و مشکلات صبر می کنند). (عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۵۶)



«خانم بدحجاب»؛ اشک هم از چشمش دارد می‌ریزد. حالا چه کار کنیم؟  
 ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلق به این جبهه است؛  
 جان، دلباخته به این اهداف و آرمان‌هاست. او یک نقصی دارد. مگر من  
 نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، نقص‌های این حقیر باطن است؛ نمی‌بیند.  
 «گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم / آیا تو چنان که می‌نمائی هستی؟». ما  
 هم یک نقص داریم، او هم یک نقص دارد. با این نگاه و با این روحیه  
 برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم می‌کند؛ نهی از منکر با زبان  
 خوش، نه با ایجاد نفرت. بنابراین با قشر دانشجو ارتباط پیدا کنید.» (بیانات در دیدار

علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۱۹/۰۷)

بسیاری از جوانانی که ظاهر چندان مذهبی هم ندارند در این شرایط تاریخی از  
 آن ما هستند در حالی که چهل سال پیش از آن ما نبودند و روح آن‌ها تحت تأثیر  
 فرهنگ سکولار غرب بود ولی امروز قلب آن‌ها ایمانی است هر چند ظاهرشان هنوز  
 غربی است.<sup>۱۲</sup>

**سؤال:** آیا واقعاً روحیه‌ای که بنا گذاشت در مقابل نظام شاهنشاهی انقلاب کند از  
 مسجد شروع شد؟ خانم اشرف‌السادات منتظری در کتاب «تنها گریه کن» می‌گویند  
 وقتی مسجد می‌رفتم متوجه شدم گویا خبرهایی هست و می‌فرمایند حرکت  
 خودشان را از مسجد شروع می‌کنند و در انقلاب وارد می‌شوند، آیا این طور نیست  
 که اگر انقلاب در همه جا همه مردم را فرا گرفت ولی بالاخره از مسجد شروع شد؟

<sup>۱۲</sup> - در این رابطه به آیه ۵ سوره مائده نظر کنید که چگونه متذکر می‌شود در سال ۱۱ هجری مسلمانان می‌توانند با  
 زبان اهل کتاب ازدواج کنند زیرا فرهنگ اسلام توانسته است پس از آن مدت، فرهنگ خود را بنمایاند و سایر ادیان  
 را تحت تأثیر خود قرار دهد. لذا می‌فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ  
 حَلَّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ  
 غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

**استاد:** همین‌طور است، حقیقتاً مبنای نسبتی که مردم با نگاه امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به نظام شاهنشاهی و به جهان پیدا کردند و آن‌ها را در بر گرفت از مسجد شروع شد و به کمک روحانیون انقلابی و روشنفکران بعداً تا حدی به انقلاب پیوستند. بنده با خواندن کتاب «تنها گریه کن» که خانم اشرف‌السادات منتظری خاطرات خود را در رابطه با حضورشان در انقلاب می‌گویند، متوجه شدم چقدر به ایشان نزدیک هستیم و بعد دیدم با ایشان هم‌سن هستم. به رفقاً عرض شد اگر می‌خواهید سه مرحله از انقلاب را حس کنید با کتاب «تنها گریه کن» مأنوس شوید. نسلی که با خانم اشرف‌السادات منتظری هم‌عصر بودند متوجه شدند مرد سالک شجاعی به میدان آمده است و درست دست روی دردهایی گذاشته که مردم ایران گرفتار آن بودند و از این جهت اگر هم منشأ و محل انقلاب علاوه بر مسجد از دانشگاه و بازار بود ولی افق انقلاب اسلامی، آرمان‌های دینی بود. اشتباه بعضی از روشنفکران این‌جا است که ادعا می‌کنند روحانیون بعداً به انقلاب پیوستند. هرگز چنین نبود، اتفاقاً خودشان بعداً به انقلاب پیوستند از آن جهت که باور نداشتند با روحیه دینی می‌توان انقلاب کرد. روحانیون به‌خصوص طلاب جوان و بسیاری از فضیلابی حوزه از همان ابتدا حضرت امام را همراهی کردند. آن‌هایی که آمدند خوب آمدند و زندان‌ها و تبعیدها را هم به جان خریدند، زیرا متوجه شدند سعادت آن‌ها در آن همراهی است. البته بعضی از روحانیون هم نسبت به آن نهضت بی‌تفاوت بودند. حضور دکتر شریعی با همان روحیه دینی موجب نوعی جهش شد و جوانان دانشگاهی را به یک خیزش کشاند. به گفته آقای دکتر حداد عادل، دکتر شریعی بابی را گشود که همه توانستند در کلمات دکتر شریعی خود را نشان بدهند، همان خودی که می‌خواستند ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خود را دنبال کنند. بازار به خوبی برای یاری رساندن به حضرت امام در صحنه بود و

بازاریان آن روز نسبت به انقلاب کاملاً متفکرانه وارد شدند و برای حفظ دین احساس مسئولیت می کردند و متوجه بودند هدف نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای حفظ دین و حفظ کشور است. فکر می کنم نسل شما این تجربه را ندارد که بازار آن روز چه اندازه متفکرانه و مسئولانه در صحنه بود و چگونه با تعطیل کردن بازار اعتراض های خود را، چه در سال های ۴۲ و چه در سال های ۵۶ و ۵۷ اعلان می کردند. البته جهان مدرن تقریباً آن بازار سنتی را تغییر داد ولی به هر حال این دروغ است که گفته می شود غیر دینداران هم در ایجاد این انقلاب نقش داشتند. حتی قبل از انقلاب ما مفصل با کمونیست ها بحث داشتیم آن ها معتقد بودند هرگز دین توان انقلاب کردن ندارد و حرکت حضرت امام را حرکتی ارتجاعی و بازگشت به عقب می دانستند، زیرا دین را افیون توده ها می پنداشتند که موجب سرگرمی و غفلت مردم می شود.

هرچه بود حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با شناخت زمانه و درک روحیه اصیل مردم، به افقی نظر داشتند که باید به آن نظر می شد و انقلاب اسلامی در اساس خود نظر به آن افق است و از این جهت باید با روحیه سلوکی وارد انقلاب شد و به آن افق و آینده ای نظر انداخت که از جنس همان انتظاری است که تشیع در فرهنگ مهدویت مدّ نظر دارد و معتقد است: «إِنْتَظَرُوا الْفَرَجَ مِنَ الْفَرَجِ» یعنی این که با آن انتظار هم اکنون خود را در آن آینده قدسی حاضر می یابید، در نتیجه در اکنون خود به صورتی سرزنده و متعالی حاضر هستید و در این تاریخ نیز حاضر در جبهه ای می شوید تحت عنوان «جبهه مقاومت» که جبهه اتحاد و اتصال با انسانیتی است که به عزّت انسانی می اندیشد و در این رابطه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند:

«آری! شعار نه شرقی و نه غربی ما شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده. و در یک کلام باید مصلحت

پابره‌ها و گودنشین‌ها و مستضعفین بر مصلحت قاعدین در منازل و مناسک<sup>۱۳</sup> و متمکین و مرفهین گریزان از جبهه و جهاد و تقوی و نظام اسلامی، مقدم باشد و نسل به نسل و سینه به سینه شرافت و اعتبار پیشتازان این نهضت مقدس و جنگ فقر و غنا محفوظ بماند و باید سعی شود تا از راه رسیده‌ها و دین به دنیا فروشان، چهره کفر زدایی و فقر ستیزی روشن انقلاب ما را خدشه دار نکنند و لکه ننگ دفاع از مرفهین بی‌خبر از خدا را بر دامن مسئولین نچسبانند و آن‌هایی که در خانه‌های مجلل، راحت و بی‌درد آرمیده‌اند و فارغ از همه رنج‌ها و مصیبت‌های جان‌فرسای ستون محکم انقلاب و پابره‌ها و محروم حتی از دور هم دستی بر آتش نگرفته‌اند، نباید به مسئولیت‌های کلیدی تکیه کنند که اگر به آن‌جا راه پیدا کنند چه بسا انقلاب را یک شبه بفروشند. یک موی سر این کوخ نشینان و شهید دادگان به همه کاخ و کاخ نشینان جهان شرف و برتری دارد. (صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۳۴)

و یا در دوم فروردین سال ۶۸ در آخرین پیام خود فرمودند:

مسئولان ما باید بدانند انقلاب ما محدود به ایران نیست، انقلاب ایران

نقطه شروع انقلاب بزرگ حضرت حجت «عجل الله تعالی فرجه» است.»

حال با توجه به آنچه عرض شد به نظر می‌آید چند نکته را به قرار زیر می‌توان مد نظر قرار داد و به آن نکات اندیشید:

۱- انقلاب اسلامی در اساس حاصل یافت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است از «وجود». «وجود» در هر تاریخی به حکم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» (الرحمن/۲۹)، متفکر و سالک زمانه را به سوی خود می‌خواند و در گوش او نجوایی می‌کند و خود را به او

<sup>۱۳</sup> - نشسته‌گان در منازل و مشغول عبادات شخصی شدن و مبارزه را رها کرده‌اند

می‌نماید یا آن‌گاه آن سالک و متفکر یافت خود را به ما عرضه می‌کند و ما را به آن دعوت می‌نماید.

۲- با توجه به این که در نگاه حکمت‌صدرایی بین سیمای باطنی نفس و سیمای پنهانی جهان سنخیتی وجود دارد و انسان در این جهان مثل این است که با جلوه‌ای از سرّ نامتناهی خود روبه‌روست که متقابلاً او و جهان را در یکدیگر انعکاس می‌دهد، وقتی در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی حاضر شویم در واقع از یک طرف در نزد سیمای باطنی خود و از طرف دیگر در سیمای پنهان جهان حاضر شده ایم.

۳- حتماً ملاحظه کرده‌اید که علم از لوازم «وجود» است و نه مقدم بر آن، و در نتیجه «وجود ما در جهان» بر علم ما به جهان تقدّم دارد و این بدان معناست که ما عالم را از طریق نحوه وجود خود، و نه برعکس، می‌شناسیم.

۴- حقیقت با ظهوری که در تاریخ دارد، در کشاکش میان انکشاف و احتجاج یا نامستوری و مستوری تحقق پیدا می‌کند و ما در هر مرحله از انقلاب با جلوه‌ای از حقیقت روبرو می‌شویم که پس از ظهور به حجاب می‌رود تا در مرحله‌ای دیگر از تاریخ انقلاب، با جلوه‌ای دیگر ظاهر شود.

۵- تاریخ در تمام ابعادش و به حکم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» همواره با شدن و ضرورت و فعلیت و حرکت همراه است، از طرف دیگر مفهوم «شدن» با مفهوم «افق» تلازم دارد، یعنی اگر شدنی نباشد، افقی هم نیست و اگر افقی نباشد شدنی هم نیست. هر تاریخی تا آنجا «می‌شود» که «افق»ش قبلاً دیده شده است. افق، دورنمایی است که به صورت بالقوه در هر تاریخی وجود دارد. و در این رابطه جامعه‌ای که افقی بالاتر از زندگی مادی نمی‌بیند، هرگز به بالاتر از آن نمی‌رسد. در حالی که جامعه در تاریخ توحیدی که همراه است با تجلیات مداوم انوار الهی همواره در افق

حضور خود به آینده ای بعد از آینده ای نظر دارد که موجب بسط آن جامعه و انسان های حاضر در آن جامعه و آن تاریخ خواهد شد.

۶- با ظهور بشر جدید و تفکر جدیدی که پدید آمده، امکان‌ها و توانایی‌هایی که در افق تاریخ اروپا ظاهر شد که بشر قرون وسطی آن امکان‌ها و توانایی‌ها را ندیده بود و نداشت. تاریخ غربی با این توانایی‌ها که با اصول تازه و وجود بشر جدید مناسبت داشت، ساخته شد و حضرت امام خمینی با درک بشر جدید و تفکر جدید به این فکر افتادند که ایران و مکتب تشیع چگونه می‌تواند در این جهان حاضر شود و به جهان جدیدی فکر کردند که ایران امروز و فردای ما را شکل می‌دهد و در افق جان خود به سوی حضرت محبوب باشیم و در اکنون خود با او زندگی کنیم. این به جهت آن بود که حضرت امام افق آن تاریخ را درک کردند و فهمیدند چه نسبتی در راستای تعامل و تقابل با آن تاریخ باید داشته باشند.

۷- فقه و فقهات در نگاه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پیش از آنکه در قالب احکام و قضایا تفصیل یابد، به جهت توجه به حکمت متعالیه صدرالمتألهین دریافتی از حقیقت وجود بود و نسبتی که باید با آن پیدا کرد و در واقع با نظر به این دریافت از «وجود»، وجود است که در دل انقلاب اسامی به تفصیل می‌رسد و ما با جهانی گشوده تر از جهان مدرن در جهان حاضر می‌شویم.

۸- این یک امر مسلم و تجربه شده است که هر تاریخی در آغاز ظهور، امکان‌هایی را مشخص و معین می‌کند و افق‌هایی را می‌گشاید که آن امکان‌ها به تدریج مشخص می‌شوند و امیدواری به آینده که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» مدّ نظر دارند از همین نوع است.<sup>۱۴</sup> آری! این یک قاعده است که هر تاریخی نسبتی با حقیقت و افق

<sup>۱۴</sup> - رهبر معظم انقلاب در دیدار با دانشجویان در توصیه‌های خود فرمودند: «اولین توصیه من به شما دانشجویان پرهیز از انفعال و ناامیدی است؛ مواظب باشید؛ یعنی مواظب خودتان باشید، مواظب دلتان باشید، مواظب باشید دچار انفعال

وجود دارد و سالک و متفکری که به عمق آن نفوذ کند، می‌تواند راهگشا و آغازگر باشد. و اساساً تأسیس در تاریخ، زمانی اتفاق می‌افتد که متفکر و سالک، افق آن تاریخ را دیده باشد و به تعامل با آن پردازد.

والسلام

---

نشوید، دچار ناامیدی نشوید. شما باید کانون تزریق امید به بخش‌های دیگر باشید. بله، نابسامانی‌هایی در بخش‌های مختلف وجود دارد اما این نابسامانی‌ها غیر قابل رفع است؟ ابدأ؟ اینها قابل رفع است. مدیران خوبی هستند، وجود دارند، ان شاء الله می‌توانند، می‌کنند، کما این که تا حالا خیلی از کارها انجام گرفته». (۱۴۰۱/۲/۶)